

The rule governed and Law governed

Sayyed Hossein sharafoddin (Imam Khomeini Educational and Research Institute, sharafoddin@gmail.com)

ARTICLE INFO

Article History

Received: 2020/5/28

Accepted: 2021/5/30

Key Words:

Cause,
reason,
rule,
law,
meaning,
understanding,
explanation

ABSTRACT

The rule of law of the social world and the taking of a reasoned position on the contribution of each is one of the fundamental issues of the philosophy of social sciences. The law-based approach with the model authority of the natural sciences and the perception of the human world as part of the realm of the natural world with distinctive features, the purpose of social science to explain the causal relationships between social actions / phenomena and the discovery of law in a way knows deductive; While the rule-based approach, believing in the intentionality, meaningfulness, normativeness, contextuality and purposefulness of human actions, the goal of social science is interpretive understanding (empathetic or hermeneutic) or understanding of human phenomena and cognition and Inference knows the reasons of the actors. Collectively, they have considered the purpose of these sciences as combination, understanding and explanation or explanatory understanding; Others have reinforced the causal position, albeit with a different interpretation, by reading it causally, and their causal role in action.

The present article seeks to discuss this deep and decisive conflict along with the principles, assumptions, effects, and conceptual results and methods of each of the preferred positions. The method of this study is as a collection, documentation and as an analysis and evaluation, the concept of mining and validation of the affirmative and affirmative evidence of each of the mentioned approaches.

علت‌گرایی و دلیل‌گرایی در علوم اجتماعی

سیدحسین شرف‌الدین (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام): sharafoddin@gmail.com

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۹

واژگان کلیدی:

علت،
دلیل،
قاعده،
قانون،
معنا،
تفهم،
تبیین

چکیده

قانون‌مداری یا قاعده‌مداری^۱ جهان اجتماعی و اتخاذ موضع مستدل درباره سهم هر یک، یکی از مسائل بنیادین فلسفه علوم اجتماعی است. رویکرد قانون‌مدار با مرجعیت الگویی علوم طبیعی و تلقی جهان انسانی به‌عنوان بخشی از قلمرو جهان طبیعی با ویژگی‌هایی متمایز، هدف علم اجتماعی را تبیین روابط علی و معلولی میان کنش‌ها/پدیده‌های اجتماعی و کشف قانون به شیوه‌ای قیاسی می‌داند؛ درحالی‌که رویکرد قاعده‌مدار، با اعتقاد به نیت‌مندی، معناداری، هنجارمندی، زمینه‌مندی و غایت‌مندی کنش‌های انسانی، هدف علم اجتماعی را فهم تفسیری (همدلانه یا هرمنوتیکی) یا تفهم پدیده‌های انسانی و شناخت و استنباط دلایل کنشگران می‌داند. جمعی نیز به صورت تلفیقی، هدف این علوم را توأمان، تفهم و تبیین یا تفهم تبیینی انگاشته‌اند؛ عده‌ای نیز با خوانش علی از دلایل، و نقش علی آنها در کنش، موضع علت‌گرایانه را هرچند با تفسیری متفاوت، تقویت کرده‌اند. نوشتار حاضر درصدد است تا این منازعه عمیق و تعیین‌کننده را همراه با مبانی و مفروضات و آثار و نتایج مفهومی و روشی مترتب بر هر یک از مواضع مرجح را مورد بحث و بررسی قرار دهد. روش این مطالعه در مقام گردآوری، اسنادی و در مقام تحلیل و ارزیابی، مفهوم‌کاوی و اعتبارسنجی مؤیدات اثباتی و تأییدی هر یک از رویکردهای یادشده است.

مقدمه

علوم اجتماعی در ابتدای تکنون خود تحت تأثیر موقعیت برجسته و موفقیت‌های شایان علوم طبیعی عمدتاً به دلیل بهره‌گیری قاطع از روش تجربی، منطق و سیره مطالعاتی و پژوهشی این علوم را مبنای عمل خویش قرار دادند و رفته‌رفته به اقتضای هم‌نوایی در روش به سایر مبانی و مفروضات آنها نیز تن دادند. این مشرب با میانجی اندیشمندانی همچون کنت، میل و دورکیم به علوم اجتماعی و مشخصاً جامعه‌شناسی وارد شد و به دلیل جایگاه محوری ایشان به‌عنوان پدران مؤسس، تا چند دهه همچنان آیین سلوک و منطق عمل پژوهشگران این علم نوظهور شمرده می‌شد. طرح مکرر سؤالات و شبهات از منظرهای مختلف، ناتوانی

الگوی غالب از پاسخ‌دهی بدان‌ها و طرح مواضع بدیل، رفته‌رفته زمینه نوعی تحول پارادایمیک را در این علم فراهم کرد. رویکرد تفسیری و تفهیمی با مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوت، واکنشی به سلطه بلامنازع پوزیتیویسم بر علوم اجتماعی بود که توسط اندیشمندانی همچون وبر، شوئس و مید مطرح شد و روند پوش و منطق و منظر این علوم را به مسیر و جهت متفاوتی هدایت کرد. بی‌شک، ظهور تفسیرگرایی، در کاهش سلطه پوزیتیویسم و تعدیل و تصحیح مواضع و دواعی جزم‌اندیشانه آن قویاً مؤثر افتاد.

منازعه ریشه‌دار و پرطنین دو پارادایم پوزیتیویستی و تفسیرگرایی در علوم اجتماعی، در قالب چند دوگانه ناظر به ویژگی‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی این دو بازتاب یافته است: تبیین و تفهم، علت و دلیل، قانون و قاعده، ابژکتیویسم و سوژکتیویسم، رابطه‌یابی و معناکاوی، نگاه از بیرون و نگاه از درون (یا از درون - بیرون)، ماتریالیسم و ایدئالیسم، مشاهده و تفسیر، امور واقع و ایده‌ها، علت و معنا، رفتار و کنش، ساختار و فرهنگ، نظام دارای کارکرد و نظام دارای معنا (تفسیرپذیر)، واقعیت‌های مشابه و مکرر و واقعیت‌های منفرد و متفرد. (روینشتاین، ۱۳۸۶: ۴۸؛ شرت، ۱۳۸۷: ۱۳۷). از دید فی، در این تقابل، قانونیت باوری (با ویژگی‌های عام، نوعی، تکرارپذیری، بی‌زمانی و یکسانی) در مقابل تاریخت باوری (با ویژگی‌های خاص، فردی، تازگی،

زمان‌مندی و تفاوت) قرار می‌گیرد (فی، ۱۳۸۱: ۲۷۲) و همسانی ضروری در طبیعت در مقابل ناهمسانی در عالم انسانی و ذات‌مندی پدیده‌های طبیعی در مقابل برساختی بودن پدیده‌های انسانی طرح می‌شود (صمدی، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

براساس دیدگاه تبیینی، وظیفه علوم اجتماعی کشف چرایی پیدایش پدیده‌های اجتماعی و تبیین روابط علی و معلولی میان این پدیده‌ها و به بیان وبر «بسنندگی علی»^۱ است و براساس دیدگاه تفهیمی، وظیفه این علوم، فهم و تفسیر پدیده‌های اجتماعی از درون و به بیان وبر «بسنندگی معنایی»^۲ است و طبق دیدگاه تلفیقی، وظیفه این علوم توأمان کشف علت و دلیل و تبیین و فهم است.

به‌دیگرسخن، اندیشمند واقع‌نگر، درگیر شناخت روابط واقعی، بیرونی و نفس‌الامری است که خود را بر عالم تحمیل می‌کنند و اوسعی دارد تا آنها را علت‌کاوانه و در قالب قوانین علی^۳ توضیح دهد؛ اما اندیشمند درگیر کشف روابط مفهومی میان پدیده‌های انسانی همچون روابط اعتباری می‌کوشد تا آنها را دلیل‌کاوانه و از درون توضیح دهد. در عرصه امور طبیعی، برای فهم حدوث واقعه باید علت آن را جستجو کرد و در عرصه امور اجتماعی، برای فهم حدوث یک کنش باید از دلیل آن سؤال کرد. در علوم طبیعی با کشف روابط و در علوم اجتماعی با فهم اعتبارات اجتماعی سروکار داریم و به بیان روزنبرگ: در تبیین‌های علی، کنش‌ها به‌وجود می‌آیند، نتیجه می‌شوند، تولید می‌شوند و متعین می‌شوند؛ اما در تبیین‌های معناکاوا، کنش‌ها مدلل می‌شوند، فهم‌پذیر می‌شوند، توجیه می‌شوند و معقول می‌شوند (کچونیان و کلانتری، ۱۳۹۰).

گفتنی است که در بررسی هستی‌شناسانه پدیده‌های اجتماعی بر خصوصیات برساختی، فرهنگی، تاریخی، تفریدی، معناداری از درون، قاعده‌مداری و دلیل‌محوری؛ و در بررسی هستی‌شناسانه پدیده‌های طبیعی بر خصوصیات غیر برساختی، غیرتاریخی، غیرفرهنگی، تعمیمی، معناداری از بیرون، قانون‌مداری و علت‌محوری تأکید می‌شود.

1. causal adequacy
2. meaning adequacy
3. causal law

دیدگاه‌ها و مواضع

در ادامه این بخش به ذکر برخی دیدگاه‌های منتخب از اندیشمندان برجسته دو رویکرد علت‌گرایی و دلیل‌گرایی و رویکرد تلفیقی با ملزومات و اقتضانات معرفتی و روشی آنها پرداخته می‌شود:

الف. علت‌گرایی

اگوست کنت، به عمومیت روش اثباتی به‌عنوان تنها روش علمی معتقد است. روش اثباتی که مبتنی بر مشاهده، آزمایش و اثبات قوانین است؛ روشی است دارای اعتبار عام که آن را می‌توان هم در سیاست و هم در نجوم به کار بست. ذهن اثباتی نمودها را مشاهده می‌کند، تحلیل می‌کند و به کشف قوانین حاکم بر مناسبات آنها می‌پردازد (آرون، ۱۳۷۰: ۱۰۳ و ۱۰۵). از دید وی، قوانین جامعه‌شناسی با قوانین دیگر علوم از یک نوع‌اند، با این تفاوت که قوانین جامعه‌شناسی به جای نظام مادی (فیزیکی) و نظام حیاتی، در نظام اجتماعی به کار بسته می‌شوند، چه انواع مختلف این نظام‌ها، صرفاً جلوه‌های گوناگونی از طبیعت واحدند (فروند، ۱۳۷۲: ۶۲).

استوارت میل نیز بر وحدت روش‌شناسی علوم تأکید دارد. از دید وی، اعمال انسانی نیز همانند [احوال جوی] هواشناسی تابع قانون‌اند، با این استثنا که ما هنوز با دقت و صحت کافی، عللی را که موجب عملی در این جهت یا آن جهت می‌شود، نمی‌شناسیم (فروند، ۱۳۷۲: ۶۲-۶۶).

امیل دورکیم نیز موضوع جامعه‌شناسی را پدیده‌های عینی می‌داند که باید همانند پدیده‌های طبیعی، مشاهده و تبیین شوند. پدیده‌های اجتماعی را باید در حکم اشیای واقعی در نظر گرفت و آنها را از بیرون مشاهده نمود. این پدیده‌ها را درست به همان نحوی باید کشف کرد که پدیده‌های طبیعی کشف می‌شوند (آرون، ۱۳۷۰: ۳۹۲).

وی همچنین تأکید دارد که علت تعیین‌کننده یک واقعیت اجتماعی را باید در میان واقعیت‌های ماقبل آن جستجو کرد نه درحالات آگاهی فردی. پدیده‌های اجتماعی، ویژگی‌ها و عوامل اجتماعی تعیین‌کننده‌ای دارند که با مفاهیم زیست‌شناختی و روان‌شناختی [جنبه‌های بدنی و روحی عامل انسانی] قابل تبیین نیستند. واقعیت‌های اجتماعی نسبت به هر فرد جنبه خارجی

دارند. این واقعیت‌ها [ساختارها و قواعد] از چنان قدرت وادارکننده‌ای برخوردارند که بر فرد و اراده فردی تحمیل می‌گردند (کوزر، ۱۳۷۰: ۱۸۷-۱۸۸).

دیوید والش، جامعه‌شناس نیز تقابل علت و دلیل را تحت عنوان ماتریالیسم و ایدئالیسم این چنین صورت‌بندی کرده است: ۱. طبق اندیشه ماتریالیسم، جهان پیرامون ما از ساختارها و نهادهای واقعی و عینی تشکیل شده است. شالوده‌های تاریخی، اقتصادی، سیاسی، فناورانه و اجرایی، ماهیت این ساختارها و نهادها را مشخص می‌کنند و فعالیت‌های اجتماعی صورت گرفته در آنها را شکل می‌دهند؛ ۲. طبق اندیشه ایدئالیسم، جهان پیرامون ما جهانی آکنده از آگاهی‌ها، ارزش‌ها، معانی و کنش‌های هدفمند بین‌الادھانی و فرهنگی است که اعضایش آنها را خلق کرده‌اند. برای توضیح این جهان باید ابتدا معانی و ارزش‌های آن رافهم کرد (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۴۸۶).

گفتنی است که رویکرد علت‌گرا و پوزیتیویستی در مقام تبیین پدیده‌های انسانی از میان علل چهارگانه ارسطویی، تنها به علت فاعلی (علتی که منشأ حدوث معلول است) استناد می‌جوید. علت مادی و صوری به‌عنوان علل داخلی فعل به دلیل آنکه قبول آنها مستلزم نوعی ذات‌گرایی است، مورد انکار ایشان قرار گرفته‌اند. دلیل دیگر این عدم پذیرش این است که از دید آنها، کار علم کشف روابط بین پدیده‌هاست نه اجزای درونی آنها. علت غایی نیز به دلیل ابتنا بر مجموعه‌ای از عناصر و مؤلفه‌های ذهنی و روان‌شناختی (باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، مقاصد، انگیزه‌ها و امیال) و نقش اعدادی آنها در کنش است، کنار نهاده شد و به جای آن بر کارکرد به‌عنوان نتایج و آثار عینی (آشکار و مقصود و گاه پنهان و غیرمقصود) کنش تأکید شد.

عمده‌ترین ضعف این رویکرد بی‌اعتنایی به عناصر ذهنی (معرفتی و روانی) کنشگر در وقوع کنش به‌ویژه اراده و اختیار فرد و مبادی ذهنی و روانی اوست. این رویکرد متقابلاً بر نقش و تأثیر عوامل محیطی (جامعه‌پذیری، نظارت، فرهنگ (ارزش‌ها، هنجارها و ضوابط اجتماعی)، نهادها، ساختارها) در عاملیت انسان تا بدانجا مبالغه کرده که متهم به جبرگرایی و تعیین‌گرایی شده است.

ب. دلیل‌گرایی

مدعای اصلی رویکرد تفسیری و تفهیمی این است که برای درک واقعی پدیده‌های انسانی، آگاهی عمیق از عناصر معرفتی و انگیزشی دخیل در عاملیت انسانی (مبانی و مفروضات نظری، باورداشت‌های اعتقادی، ارزشی، اهداف، نیازها، انگیزه‌ها، امیال) ضرورت اجتناب‌ناپذیر دارد. این رویکرد به تبیین برحسب عوامل عینی مثل ربط‌های علی، فرایندها و مکانیسم‌های مولد رویدادها، ساختارهای اجتماعی و عقلانیت انتزاعی التفاتی ندارد. درصدد پیش‌بینی رویدادها و روندهای اجتماعی و تاریخی نیز نیست. همچنین کنش‌ها را صرفاً براساس منطق حسابگرانه و ترجیح عقلانی آنها جهت نیل افراد به اغراض مقصود (مدعای نظریه انتخاب عقلانی) تبیین نمی‌کند.

از دید این رویکرد، پدیده‌های انسانی و کنش‌های اجتماعی، برخلاف پدیده‌های طبیعی، اموری ارادی، نیت‌مند، غایت‌مند، زمینه‌مند، معنادار و در عین حال، تابع معیارها و قواعد اجتماعی و چارچوب‌های نهادی‌اند. به همین دلیل، پژوهشگر علوم اجتماعی باید همه تلاش خود را برای «فهم» مفاهیم، مفروضات، معانی (که کنشگران به کنش‌های خود می‌بخشند)، مقاصد و انگیزه‌های کنشگران انسانی مصروف دارد. روش او برای وصول به این مهم، نه تبیین که تفهم^۱ و همدلی^۲ است؛ یعنی پژوهشگر باید از ظواهر و حرکات فیزیکی قابل رؤیت عبور کرده و به عالم معانی و رای آنها نفوذ کند. به بیان دیگر، او باید خود را به جای عامل قرار دهد و از نگاه او به حوادث بنگرد یا به «دنیای درون» او وارد شود و از افق دید او به تفسیر رفتارش پردازد.

رویکرد تفسیری، علوم اجتماعی را جوهرراً متفاوت با علوم طبیعی می‌انگارد؛ در علوم اجتماعی ما با اعمال و افعال اختیاری، قصد شده و معنادار و در علوم طبیعی با روابط، مناسبات و فرایندهای علی و تعیین‌یافته سروکار داریم؛ اعمال و افعال انسانی نیازمند تفسیر و تفهم ذهنی و روابط و فرایندهای علی و متعین نیازمند توصیف و تبیین‌اند. ازاین‌رو، هدف علوم اجتماعی تفسیر و هدف علوم طبیعی تبیین است.

تفسیر در این رویکرد یعنی افعال فردی و اعمال اجتماعی را حاکی از مرادات آدمیان دیدن. تفسیر هر عمل به این است که حالات روحی فاعل و زمینه فرهنگی آن را چنان روشن کنیم که آن عمل برای ما معقول و مفهوم شود؛ چه هدف تفسیر، فهم‌پذیر ساختن^۳ فعل و عمل و روشن ساختن معنای آن در نظامی از نهادها و تصویرهای معنی‌دار فرهنگی است. (لیتل، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۶).

به بیان دیگر، میان تفسیر افعال آدمیان و تفسیر متون تشابه مهم و عمیقی وجود دارد. مفسر، در هر دو جا، با مجموعه‌ای از عناصر و اجزای معنادار روبه‌روست و می‌کوشد تا از پیوندهای معنادار میان آنها پرده‌برداری کند و همین است که تفسیر را فرایندی معناکاو می‌سازد (همان: ۱۱۷).

لیتل همچنین در بیان پاره‌ای از مفروضات جامعه‌شناسی تفسیری معتقد است: ۱. فرهنگ‌ها، به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت، حیات جمعی را به قالب مفاهیم می‌ریزند و این تفاوت‌ها منشأ پیدایش جهان‌های اجتماعی مختلف می‌شود؛ ۲. مقوم کنش‌های اجتماعی (همچون دادوستد، وعده کردن، به سر کار رفتن) معنایی است که کنشگران بدان اعمال می‌بخشند؛ ۳. در علوم اجتماعی «واقعیت عریان» یعنی واقعیتی که از هرگونه معنای خاص فرهنگی عاری و فارغ باشد؛ نداریم؛ ۴. آدمیان کنشگرانی هستند صاحب رأی و نماداندیش که بر وفق درک و حاجت خویش عمل می‌کنند. درک کنشگران، ابعاد و شئون مختلفی دارد: الف. تصویری از جهانی که خود را در آن می‌یابند؛ ب. دسته‌ای از آمال و ارزش‌ها که مبین خواسته‌های آنهاست؛ ج. دسته‌ای از هنجارها که بر دست و پای فعلشان قید می‌نهد و تجاوز از آنها را ناروا می‌شمارد؛ د. تصویری از توانایی‌ها و قابلیت‌های خویش و امثال آن (همان: ۱۱۴-۱۱۶).

از دید برخی جامعه‌شناسان نظریه‌پرداز، همه نظریه‌های موجود در قلمرو رویکرد تفسیری، دیدگاه‌های کم‌و بیش مشترکی دارند: الف. توجه اصلی آنها به شناخت تجربه ذهنی افراد معطوف است؛ ب. واقعیت اجتماعی از دید آنها، فرایندی در حال ظهور و مصداق آگاهی و تجربه ذهنی انسان است؛ ج. آنها از نظر هستی‌شناسی «نام‌انگار» (نومینالیست)، از نظر انسان‌شناسی «اختیارگرا» و از نظر معرفت‌شناسی «غیراثبات‌گرا»

1. verstehen

2. empathy

3. make sense

بخش‌هایی از واقعیت را دربر می‌گیرد که به دلیل ربط ارزشی برای ما اهمیت و معنا یافته‌اند (و بر، ۱۳۸۲: ۱۰۹ و ۱۲۱-۱۲۲).

و بر در موضعی دیگر، فردیت پدیده‌های اجتماعی را مانع قانونمندی آنها به معنای رایج در علوم طبیعی می‌داند: وقتی فردیت یک پدیده مورد نظر است، دیگر «علیت» به معنای «قانون» نیست. شناخت وقایع فرهنگی تنها هنگامی امکان‌پذیر است که بر معنای منظومه‌های انضمامی واقعیت در هر وضعیت منفرد، استوار شود (همان: ۱۲۵ و ۱۲۷). شناخت معنای فرهنگی وقایع و الگوهای انضمامی تاریخی، تنها هدف انحصاری و نهایی علوم اجتماعی است (همان: ۱۷۰).

پیتر وینچ نیز با طرح موضع قاعده‌گرایی خویش معتقد است رفتار آدمیان را باید رفتاری تابع قاعده دانست نه رفتاری تابع نظم علی. رابطه موجود میان افعال، رابطه‌ای مفهومی و منطقی است؛ واژگانی نیز که برای بحث از افعال به کار گرفته می‌شوند، باید چنان باشند که فعل بودن آنها را نشان دهند نه اینکه آنها را حوادثی بدنی و وقایعی فیزیولوژیک معرفی کنند. افعال انسانی، اموری واجد معنا هستند و معنا چیزی نیست که قابل تحلیل علی باشد. پس هر جا که افعال معنادار، موضوع پژوهش باشند، دیگر مقولات علت و معلول نمی‌توانند بهترین فهم را در اختیار ما بگذارند.

به‌دیگر سخن، افعال انسانی، رفتارهای کلامی و شبه کلامی‌اند و یکی از ویژگی‌های عمده این نوع رفتار آن است که می‌توان آنها را به نحو خوب یا بد، صحیح یا ناصحیح توصیف کرد و برای برآورد خوبی یا بدی آنها، قواعدی مقبول در جامعه لازم است. از جمله این قواعد، معیارهای استعمال صحیح کلمات برحسب مقتضای حال است. شبیه همین قواعد برای افعال هم هست. براساس این، معانی را تنها می‌توان برحسب قواعد تحلیل نمود و این قواعد هم بالضرورة اجتماعی‌اند. از این رو، برای صحیح انجام دادن یک فعل رفتاری یا گفتاری و نیز برای ارتکاب خطا، باید قاعده‌ای جمعی وجود داشته باشد (راین، ۱۳۷۲: ۱۴۹، ۱۵۲ و ۱۵۵).

دانیل لیتل، نیز هدف پژوهش اجتماعی، را تفسیر^۱ رفتارهای معنادار آدمیان و بازسازی نظم‌های اجتماعی می‌داند. از دید وی،

هستند؛ یعنی مخالف اینکه پدیده‌های انسانی را بتوان به شیوه علوم طبیعی مطالعه کرد؛ د. آنها، دیدگاه کنشگر درگیر کنش را بر دیدگاه مشاهده‌گر از بیرون ترجیح می‌دهند؛ ه. از روش مطالعه ایده‌نگار به جای روش قانون‌بنیاد حمایت می‌کنند؛ و. روش آنها برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی و درک عالم ذهنی آفرینندگان آن، روش هرمنوتیک است (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳: ۳۲۲ و ۳۴۷). در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از دیدگاه‌های اندیشمندان قائل به این رویکرد اشاره می‌شود:

از دید دیلتای، جهان انسانی، جهانی است که از درون، بدون واسطه و از طریق «تجربه زندگی» شناخته می‌شود؛ برخلاف جهان فیزیکی، که [از بیرون، با واسطه و] از طریق «تجربه بیرونی» شناخته می‌شود؛ جهان انسانی سرشار از معانی و ارزش‌هایی که می‌توان در آنها سهیم شد یا دست‌کم آنها را درک کرد؛ جهان انسانی را نمی‌توان همچون نظام علی جبری درک کرد؛ زیرا فعالیت‌های نفس، آزادانه، هدفدار و خلاقانه است؛ درحالی‌که طبیعت، کور و غیرخلاق است و این موجب گستراندن همسانی‌های ضروری در همه جای طبیعت شده است (واعظی، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۴).

همچنین دیلتای معتقد است علوم فرهنگی (یا علوم اجتماعی) به فرایندهای ذهنی و درونی انسان توجه دارند و درک کامل این فرایندها تنها در برقراری رابطه با ذهن‌هایی که مولد آنها هستند و تجربه‌های درونی‌ایی میسر است که منعکس می‌کنند. علوم فرهنگی با روش تحلیلی مبتنی بر درون‌فهمی سعی دارند تا به شناخت انسان‌ها، افکار و احساسات درونی آنها و نحوه انعکاس این افکار و احساسات در اعمال و آثار بیرونی آنها بپردازند و تجلیات بیرونی زندگی انسان‌ها را برحسب تجربه‌های درونی آنها فهم و تفسیر کنند (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳: ۳۱۱-۳۱۲).

از دید ماکس وبر، موضوع علوم فرهنگی، بررسی وقایع زندگی انسان با توجه به معنای فرهنگی آنهاست. اهمیت و معنای پدیده‌های فرهنگی و پایه و اساس این اهمیت و معنا را نمی‌توان به کمک دستگاهی از قوانین تحلیلی، هر قدر هم که کامل باشد، استنتاج کرد و معقول گردانید؛ زیرا پیش‌فرض معناداری و اهمیت وقایع فرهنگی، سوگیری ارزشی به سمت آنهاست. فرهنگ تنها

1. Interpretation

باید به‌مثابه قانون معرفت علمی و در عین حال، رفتار در عمل تلقی کرد (فروند، ۱۳۷۲: ۱۲۴).

برایان فی، فیلسوف علم، نیز تحلیل اعمال انسانی را به دلیل قصدی بودن، مشمول استدلال‌های عملی می‌داند: پدیده‌های مورد بحث در علوم اجتماعی یا قصدی‌اند، یا (مثل رکود اقتصادی) در پس زمینه‌ای از پدیده‌های قصدی رخ می‌دهند. پدیده‌های قصدی سرشتی معنادار دارند. این پدیده‌ها را می‌توان با به دست دادن دلایل کنشگر برای کاری توضیح داد که انجام می‌دهد. پرده برداشتن از دلایل یک عمل، همانا کشف باورها و تمنیاتی است که از منظر عامل، آن عمل را روا می‌کنند. هر کوششی برای فهم یک عمل باید نشان دهد که آن عمل منطقی و عقلاً از باورها و تمنیات عامل نشأت گرفته است. اعمال برای تحقق قصد و منظور خاصی و مطابق با قواعد انجام می‌شوند. این قصد و منظورها و این قواعد «بعد معنایی» رفتار انسانی را تشکیل می‌دهند. اعمال قصدی، همچنین بیانگر حالات‌های روان‌شناختی و حاصل فرایندهای استدلال عملی‌اند که وسیله را به هدف ربط می‌دهند (فی، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۷۱، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۹).

روبینشتاین، نیز بر این باور است که هدف علوم اجتماعی از دید تفسیرگرایان، فهم کردارهای انسانی از طریق فهم انگیزه‌هاست. در اینجا، آنچه باید تعیین شود انگیزه‌ها، معانی، دلایل و دیگر تجربه‌های ذهنی کنشگر است. بسیاری از کنش‌ها مانند علامت دادن و رأی دادن تنها در محدوده شبکه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و معانی مورد توافق و نهادی شده و فهم‌های متقابل، موجودیت دارند. کنش باید به‌گونه‌ای التفاتی یعنی برحسب انگیزه‌ها، دلایل، اهداف و سایر تجربه ذهنی کنشگر تبیین شود (روبینشتاین، ۱۳۸۶: ۳۳، ۱۰۳ و ۱۲۲).

از دید شوتز، جامعه‌شناس پدیداری، کار اصلی علوم اجتماعی این است که با به‌کارگیری تفسیرها و تبیین‌هایی که برحسب شعور متعارف زندگی روزانه فهم‌پذیرند، جهان اجتماعی را از دید کسانی درک کند و توضیح دهد که در آن زندگی می‌کنند (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳: ۳۳۷).

ویلیام درای، فیلسوف تاریخ، دلیل‌یابی را نوعی تبیین عقلانی شمرده است. هدف این نوع تبیین آن است که نشان دهد عمل انجام شده به دلایل مشخصی صورت پذیرفته است. برای تبیین

رویکرد تفسیری میان تبیین^۱ و تفهم^۲ فرق قائل است. تبیین به دست دادن روابط علی عام یک حادثه است؛ درحالی‌که تفهم، کشف معنای حادثه مذکور در زمینه اجتماعی خاص است. رویکرد تفسیری، معناکاو^۳ است و پدیده‌ها و اعمال اجتماعی را چون متنی می‌بیند که معنای آنها را باید به کمک بازسازی خلاق، از درون آنها درآورد (لیتل، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

از دید بسکار، فیلسوف علم، اگر عامل را برحسب توان‌ها و گرایش‌هایش (که به عنصر آگاهی و حیث التفاتی انسان مربوط‌اند) تعریف کنیم، «دلیل» برای انجام کنش، از گرایش‌های عامل انسانی به‌شمار می‌رود. دلیل نیز شامل مؤلفه‌های شناختی (مانند باورها، فهم‌ها و...) و مؤلفه‌های غیرشناختی (یا انگیزشی مانند امیال، خواسته‌ها، نفرت‌ها، علاقمندی‌ها، مطلوبیت‌ها و...) است. وی همچنین بر این باور است که مقوله «دلیل» به نوعی شامل همه توان‌های ذهنی انسان است و تبیین رفتار انسان نیز براساس آنها صورت می‌گیرد. تبیین دلیلی، نوعاً با باورهای صورت می‌گیرد که عامل را به آن کنش هدایت می‌کند (توحیدی‌نسب و فروزنده، ۱۳۹۲: ۲۲۵ و ۲۵۴).

گیدنز، جامعه‌شناس انگلیسی، معتقد است فهم با دلایل یا تعبیر کنشگران اجتماعی برای کنش‌هایشان به دست می‌آید و به معنای یک رویداد یا فعالیت در یک متن اجتماعی خاص مربوط می‌شود؛ چه آن معنای توسط کنشگران اجتماعی به‌دست داده شوند یا پژوهشگر از تعبیر کنشگران اجتماعی، آنها را استنتاج کرده باشد؛ درحالی‌که تبیین‌ها توسط پژوهشگرانی صورت می‌گیرد که از «بیرون» پدیده‌ها را مشاهده می‌کنند. از این‌رو، پژوهشگر در فهم «از درون» سعی دارد آگاهی ذهنی و تفاسیر کنشگران اجتماعی درگیر در یک عمل را دریابد (گیدنز، ۱۹۷۶: ۵۵).

ژولین فروند، جامعه‌شناس فرانسوی، نیز با برجسته‌سازی عنصر انگیزش، قلمرو روح را از قلمرو طبیعت متمایز می‌سازد: قلمرو طبیعت، تحت سلطه علیت و قلمرو روح، تحت سلطه انگیزش^۴ است. درحقیقت، ما به نام انگیزه است که ارزش‌ها را دخالت می‌دهیم یا به اقدامی تصمیم می‌گیریم. این «انگیزه» را

1. Explanation
2. Understanding
3. Hermeneutic
4. motivation

آنها، و غفلت یا تغافل از نقش علی عوامل درونی (عقاید، ارزش‌ها، معانی، اهداف و انگیزه‌های کنشگر)، راه به جایی نخواهد برد. متقابلاً، تلاش در جهت فهم همدلانه عوامل ذهنی و معنایی مؤثر در وقوع این پدیده‌ها و محدود شدن به کشف روابط مفهومی و منطقی، بدون توجه به زمینه‌ها و عوامل محیطی و ساختاری مؤثر نیز به همان میزان از دستیابی به تفسیری مقنع و موجه از چرایی وقوع این پدیده‌ها مانع خواهد شد.

براساس این، برخی دیدگاه‌ها با عطف توجه به جنبه‌های ذهنی و عینی پدیده‌های انسانی، بهره‌گیری توأمان از دورویکرد دلیل‌گرایی و علت‌گرایی را بایسته و اجتناب‌ناپذیر خوانده‌اند. برای نمونه از دید وبر، شکی نیست که وقتی مردم به عمل خود معنایی می‌بخشند (یعنی از قواعد اجتماعی خاصی پیروی می‌کنند)، اعمالشان ناگزیر نظم خاصی پیدا می‌کند و نیز شکی نیست که دادن معنای خاص به اعمال، منوط به تحقق اوضاع خاصی در زندگی است. از این رو، اگر می‌توانیم بگوییم کارهایی که مردم می‌کنند برای خودشان معنای خاصی دارد، این را هم می‌توانیم بگوییم که برای نحوه کارشان، علت و معلول‌هایی در کار است؛ یعنی هم می‌توان منطق درونی نحوه معیشت را تحلیل کرد و هم می‌توان از مبادی و لوازم آن نحوه معیشت پرسش نمود و بدین طریق، علت را در مقامی مهم و در قالب علوم اجتماعی جای داد (راین، ۱۳۷۲: ۱۹۲).

از این رو، وبر، هم مسئله فهم و کشف معنا از طریق همدلی را می‌پذیرد و هم، فهم^۱ را با کشف رابطه علی پیوند می‌زند. از نظر وی، برای نظریه دادن باید ابتدا به نیت درونی فاعل نظر کرد. توجه به نیت و معنای رفتار یک گام در راه نظریه‌پردازی است. گام بعد تبیین آن رفتار در چارچوب نظم قانونی است (سروش، ۱۳۷۶: ۳۵۰، ۳۵۶ و ۳۶۰).

آلن راین، فیلسوف علم، نیز معتقد است در افعال انسانی باید به دنبال زنجیره علل گشت، در عین اینکه خود قبول داریم آن زنجیره علل، نظم‌های علی صرف نیستند. حوادث اگرچه رشته‌ای علی و معلولی تشکیل می‌دهند، اما این رشته حوادث ربط مفهومی نیز با هم دارند؛ یعنی منطقی‌تر نیز به هم وابسته‌اند. از این رو، برای توضیح رفتار یک فرد، باید به افعال افراد کثیر دیگری نیز

یک عمل، باید بدانیم که چه علل و ملاحظاتی موجب متقاعد شدن عامل برای انجام آن شده است. از این رو، تبیین عقلانی به نحوی دربردارنده یک عنصر ارزیابی است؛ یعنی باید نشان دهد که عمل انجام‌شده این چنین اقتضا و توجیه شده است (درای، ۱۹۵۷: ۱۲۴-۱۳۲).

گلیفورد گیتز، مردم‌شناس آمریکایی، نیز تفسیر را بدایت و نهایت تحلیل اجتماعی می‌شمارد و جایی برای تبیین علی در پژوهش‌های اجتماعی قائل نیست (لیتل، ۱۳۸۱: ۱۲۲).

بر تلقی رایج تفهم‌گرایی نیز نقدها و ایرادهایی وارد است که به برخی از موارد مهم آنها اشاره می‌شود: ۱. غفلت از رابطه علی: غالب دلیل‌گرایان به نقش علی عوامل مؤثر در شکل‌گیری دلایل و انگیزه‌ها و نیز نقش علی دلایل برای کنش‌های درونی و بیرونی فرد التفاتی ندارند؛ ۲. ضعف التفات به نقش علی عوامل ساختاری (باورها، ارزش‌ها، هنجارها) در شکل‌گیری کنش‌های انسانی؛ ۳. نسبی بودن فهم: از دید تفسیرگرایان، فهم معانی، انگیزه‌ها، مقاصد، گرایش‌ها و ترجیحات جز در چارچوب فرهنگ معین و جهان‌زندگی فرد و تجربه‌های زیسته وی ممکن نیست؛ ۴. عدم امکان ارزشیابی و مقایسه پدیده‌های فرهنگی: از دید دلیل‌گرایان، اعتبارات جمعی را با هیچ مقیاس فرافرنگی نمی‌توان ارزیابی کرد.

به بیان دیگر، همه جوامع و فرهنگ‌ها، از این حیث، به یک میزان عقلانی‌اند. نقدهای خرد دیگری نیز به این نظریه متوجه است. برای نمونه، التفات نکردن به آثار و نتایج غیرمقصود کنش‌های انسانی؛ توجه نکردن به باورها، معانی و انگیزه‌های متعارضی که مانع انجام کنش می‌شوند؛ التفات زیاد به فهم جهان اجتماعی به جای نقد و تغییر آن (محافظه‌کاری).

ج. تلفیق علت‌گرایی و دلیل‌گرایی

چنین به نظر می‌رسد که انحصارگرایی هیچ‌یک از دورویکرد یادشده در توضیح پدیده‌های انسانی، موجه و مقبول نیست؛ چه روشن است که علت‌گرایی به تنهایی نمی‌تواند سؤالات مربوط به نقش عوامل ذهنی، مفهومی، معنایی و روانی در کنش انسان را پاسخ گوید. از این رو، تلاش در جهت تبیین پدیده‌های انسانی با ارجاع صرف به عوامل محیطی و ساختاری مؤثر در شکل‌گیری

1. understanding

توجه کرد که مفهوماً با آن مرتبط‌اند. آنچه گفتیم ذره‌ای از اهمیت بررسی‌های عینی و تجربی در علوم اجتماعی نمی‌کاهد (راین، ۱۳۷۲: ۱۸۱-۱۸۲).

راین در ادامه با تصریح به موضع تلفیقی خود می‌نویسد: در قالب اعتبارات و قواعد خاص، آوردن بیشترین تعداد رأی، عین برنده شدن است [دلیل‌گرایی]؛ در عین حال، برای اینکه بدانیم چه کسی با چه روشی و با چه تعدادی از آراء برنده شده است [علت‌گرایی]، راهی جز روی آوردن به تحقیق عینی و تجربی نداریم (راین، ۱۳۷۲: ۱۸۳).

برگر و لوکمان در توصیف هستی‌شناسی جامعه، به دو بعد ذهنی و عینی آن توجه می‌دهند: واقعیت زندگی روزمره به صورت دنیایی مشترک در ذهن، در برابر من خودنمایی می‌کند. این ذهنیت مشترک متقابل (بین‌الذهانی) زندگی روزمره را از واقعیت‌های دیگری که من نسبت بدان‌ها آگاهی دارم به شدت متمایز می‌کند. هر دنیای نهادی به مثابه واقعیتی عینی به تجربه درمی‌آید. نهادها به منزله حقایق عینی و تاریخی، به صورت رویدادهای انکارناپذیر در برابر فرد قرار می‌گیرند. نهادها با واقعیت پابرجایشان، بیرون از وجود او، وجود دارند و در ادامه می‌افزاید: عینیت دنیای نهادی، هر قدر هم که در نظر فرد سنگین جلوه کند، عینیتی است ساخته و پرداخته انسان (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵: ۳۸ و ۸۹-۹۰).

دورکیم نیز اگرچه بر استقلال و تسلط جامعه بر فرد، عینیت و قانونمندی پدیده‌ها اجتماعی و ضرورت کشف روابط علی در میان آنها تأکید دارد، در عین حال، شواهدی بر موضع تلفیقی وی می‌توان به دست داد. ریمون آرون در این باره می‌نویسد: دورکیم در همه آثارش کوشیده است تا معنایی را درک کند که افراد و گروه‌ها به شیوه زندگی، عقاید و مراسم خود نسبت می‌دهند. درک نموده‌های اجتماعی، درک معانی درونی آنهاست. [اگرچه] معانی اصیل پدیده‌های اجتماعی بی‌درنگ معلوم نیستند و باید به تدریج کشف و ساخته و پرداخته شوند (آرون، ۱۳۷۰: ۳۹۴). بلیکی، فیلسوف علم، معتقد است که هم تبیین و هم فهم، اهداف مناسبی برای علوم اجتماعی هستند و انواع متفاوتی از توضیح معقول فراهم می‌آورند (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

علامه طباطبایی نیز تصویری توأمان قاعده‌مدار و قانون‌مدار از علوم اجتماعی به دست می‌دهد. از دید وی، «اجتماعیات» از یک سو، اموری «اعتباری»‌اند و براساس این، اجتماع عرصه قاعده‌مداری و علوم اجتماعی، علمی «دلیل‌کاو» خواهند بود؛ از سوی دیگر، این اعتباریات، ریشه در «حقیقیات» دارند و علوم اجتماعی باید بسترهای حقیقی و مؤثر در شکل‌گیری اعتباریات اجتماعی را به روش «علت‌کاوانه» بررسی کند. از سوی سوم، این اعتباریات طی مکانیزمی علی به خلق آثار و کارکردهای حقیقی در پهنه اجتماع منجر می‌شوند و از علوم اجتماعی انتظار می‌رود به شیوه علت‌کاوانه، به مطالعه آثار عینی و حقیقی ناشی از التزام به اعتباریات اجتماعی بپردازند.

همچنین علوم اجتماعی باید علل پیدایش اعتباریات اجتماعی مختلف در جوامع گوناگون را توضیح دهد. از این رو، مطابق تحلیل علامه از اعتباریات، ما دو نوع علم اجتماعی (در شیوه‌های عمل نه محتوا) خواهیم داشت: ۱. علم اجتماعی تفسیری و دلیل‌کاو و قاعده‌مدار که از درون، پدیده‌های اجتماعی را فهم می‌کند؛ ۲. علم اجتماعی تبیینی و علت‌کاو و قانون‌مدار که از بیرون به دنبال کشف قوانین حاکم بر تولید و تطور پدیده‌های اجتماعی و نیز تأثیرات و کارکردهای واقعی آنهاست (ر.ک: طباطبایی و مطهری، ۱۳۸۰: ج ۶، ۳۷۱-۳۷۷ و ۴۱۱-۴۴۴؛ کچوئیان و کلانتری، ۱۳۹۰: ۱۷ و ۲۳).

دلیل دیگر بر این مدعا آن است که افعال انسانی غالباً دو چهره دارند؛ یعنی هم چهره اعتباری دارند و هم چهره حقیقی. برای مثال، نوشتن یک متن تاریخی به اعتبار کلمات نگاشته شده و معانی قصد شده، امری اعتباری اما به اعتبار خبردهی از برخی وقایع، متضمن امری عینی است. ارسال کارت تبریک، امری عینی اما عرض تبریک و معنای مقصود از آن، امری اعتباری است. سکوت به عنوان یک رفتار، امری عینی است، اما اینکه نشانه رضاست یا چیز دیگر، امری اعتباری است. رفتن به مجلس تحریم به اعتبار جنبه فیزیکی حرکت، امری عینی و به اعتبار جنبه تسلی‌گویی، امری اعتباری است. اجیر بودن اجیر، امری اعتباری اما زحمتی که می‌کشد، حقیقی است. وجود زبان فارسی در میان ما امری حقیقی، اما دلالت واژه‌های آن بر معانی، امری اعتباری است و...

د. ارجاع دلیل‌گرایی به علت‌گرایی

برخی دیدگاه‌ها در عین دلیل‌گرایی، خوانشی علی از دلیل به دست داده‌اند؛ یعنی برای دلایل (اعم از عناصر معرفتی (عقاید، ارزش‌ها، نگرش‌ها، معانی، مفروضات) و عناصر غیرمعرفتی یا روان‌شناختی (گرایش‌ها، مقاصد، انگیزه‌ها، ترجیحات، احساسات) در ترغیب عامل به اراده و انجام کنش خاص، نقش علی قائل‌اند؛ اگرچه کنش در مقام تحقق افزون بر زمینه‌های انفسی یادشده، از عوامل محیطی (نهادها، ساختارها، قواعد و هنجارهای جمعی و اقتضانات و انتظارات محیطی) نیز قویاً تأثیر می‌پذیرد و در همسویی با آنها شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، آن دلایل نیز خود منشأ علی دارند و از عوامل و زمینه‌های درونی و بیرونی متعددی نشأت گرفته‌اند که در مقام تحلیل باید بدان‌ها توجه کرد.

بسکار در بحث از نقش توان‌های ذهنی، بر آن است که دلایل می‌توانند و باید علل باشند. رفتار انسان چون معلول دلایل است، می‌توان صفت هدف‌مند را به آن نسبت داد؛ هرچند ممکن است خود عامل از دلایلی که علت رفتار هدف‌مندش بوده، آگاه نباشد؛ البته میان دلیل به‌عنوان امری که ماهیتی معنادار دارد با علت فیزیکی مادی فاقد معنا تفاوت وجود دارد؛ اما وجود این تفاوت باعث نمی‌شود که دلیل را علت ندانیم.

اساساً چون رفتار قصدمند انسانی، معلول دلایل (انگیزه‌ها) می‌اوست، به این رفتارها صفت قصدمند نسبت می‌دهیم. براساس این، کنش قصدمند به مجموعه‌ای از کنش‌ها که علت آنها از نوع دلیل است، اطلاق می‌شود. شرط لازم برای اینکه یک کنش، با وصف قصدمند توصیف شود، آن است که عامل، باور داشته باشد که آن کنش، کیفیت مدنظر او را دارد. دلایل کنشگر، همان علل (یا دست‌کم بخشی از علل) پدیده اجتماعی هستند؛ یعنی به‌واسطه نقشی که کنشگر در ساختارهای اجتماعی می‌پذیرد، ارتباط کنشگر با نقش خود و در نتیجه با ساختار حاوی آن نقش، یک ارتباط درونی و ضروری است و به این طریق، دلایل کنشگر، تجلیگاه نیروهای علی ساختارهای پنهان اجتماعی هستند (توحیدی‌نسب و فروزنده، ۱۳۹۲: ۲۲۵-۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۴ و ۲۵۶).

آن‌را نیز در موضوع ارجاع دلیل به علت معتقد است: اگر سرما می‌تواند علت تشکیل یخ باشد، تصمیم هم می‌تواند موجب صدور فعل شود. در هر دو مورد قوانین فراگیر در کارند و در هر دو مورد هم علت برقرار است. تعمیمات مفید رابطه علیت، به نحو فراوانی در زندگی هر روزه ما یافت می‌شوند. در محاورات عادی، موارد بی‌شماری از تعابیر متضمن مفهوم علیت برای توصیف و تبیین رفتار آدمی یافت می‌شود. در تبیین‌های روان‌شناختی نه به علل بلکه به دلایل عقلانی^۱ رفتار تمسک می‌جویند و به بیان دیگر، علل اعمال آدمی، نه علل مکانیکی بلکه دلایل عقلانی‌اند. در این ضمن باید آشکار کنیم که میان علم به علل و علم به دلایل رفتار، تفاوت‌هایی وجود دارد (راین، ۱۳۷۲: ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۳۶-۱۳۷).

راین، همچنین به اهمیت ترتیبی دلیل‌گرایی و علت‌گرایی نیز توجه می‌دهد: در علوم اجتماعی، دریافت معنایی که کنشگران برای افعال خود قائل‌اند، نقش اول و شناخت علیت، نقش ثانوی دارد (راین، ۱۳۷۲: ۱۹-۲۰). وی در موضعی دیگر می‌نویسد: باورها و گرایش‌های کنشگران اجتماعی نسبت به حوادث، خود جزء علل حوادث اجتماعی قرار می‌گیرد (همان: ۲۳۹).

دونالد دیویدسن، فیلسوف علم، نیز دلایل را از جنس علل می‌شمرد. از دید وی، نفس این واقعیت که فلان کس برای انجام فلان کار دلیلی دارد، عین علت است برای انجام واقعی آن کار. همین بیان را می‌توان به تفسیر هم تعمیم داد؛ یعنی نفس اینکه فلان کس از فلان عمل درک خاصی دارد مثل اینکه فلان آیین مذهبی خاص را باید در وقت و وضع خاص انجام داد، عین علت است برای آنکه آن شخص آن را انجام دهد. براساس این، می‌توان گفت احوالی از جهان که کار شروط علی را می‌کنند، به چنگ تفسیر (یعنی احوال کنشگران) می‌افتند و لذا می‌توان تفسیر را پایه‌ای برای تبیین دانست (لیتل، ۱۳۸۱: ۱۲۱-۱۲۲).

از دید برایان فی، نه صرف دلیل که تصدیق به آن، علت کنش است. درست است که محتوای یک اندیشه و فکر نمی‌تواند علت باشد؛ اما داشتن (یا رسیدن به) یک دلیل معین می‌تواند علت باشد. توضیح یک عمل با ارجاع به دلایل انجام آن یعنی آن عمل

1. Reason

بر اساس این، می‌توان گفت هر کنش و پدیده انسانی توأمان تحت تأثیر مجموعه‌ای از علل و عوامل ذهنی و درونی (= اعم از عناصر معرفتی و روان‌شناختی) و علل و عوامل عینی (زمینه‌ها و شرایط محیطی: فرهنگ، نهادها، ساختارها، فرایندها و انتظارات) شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، دلایل نیز خود از علل و عوامل روان‌شناختی و اجتماعی متعددی ناشی شده و تأثیر می‌پذیرند. دلیل این مدعا، عمومیت اصل علیت و استثناپذیری آن است. بر اساس این، تبیین تفسیری یا تبیین عقلانی (مفهومی و منطقی) را نیز می‌توان شکل دیگری از تبیین علیّی شمرد.

به‌دیگرسخن، در عالم انسانی توأمان دو سنخ علیت جریان دارد. علیت فاعلی (علل و عوامل عینی مؤثر در ایجاد پدیده‌ها) و علیت غایی (علل و عوامل ذهنی مؤثر در پدیده‌ها در تبیین‌های تفسیری). با چنین توسعه‌ای در مفهوم تبیین علیّی با اطمینان می‌توان ادعا کرد که تبیین علیّی در همه یا بیشتر نظریه‌های علوم طبیعی و اجتماعی اشراب شده است (بستان، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۴۰). از این‌رو، دلایل و انگیزه‌های فرد نیز مانند دیگر امور، مضمون قوانین علیّی اند، هرچند دستیابی به قوانین عام در حوزه امور ذهنی و روان‌شناختی بسیار دشوارتر از دستیابی به قوانین عام در عرصه طبیعت است. بر اساس این، پذیرش نقش علیّی/اعدادی دلایل و انگیزه‌های کنشگران، ما را از کشف علل و عوامل درونی و بیرونی مؤثر در شکل‌گیری و تغییر آنها در جهان انفسی آنان بی‌نیاز نمی‌کند.

از این‌رو، پژوهشگر علوم اجتماعی در فرایند علت‌یابی پدیده‌ها باید به سه حوزه متفاوت و در عین حال مرتبط توجه کند: ۱. عوامل و شرایط خارجی بروز کنش؛ ۲. دلایل و انگیزه‌های کنشگر (به‌عنوان علل اعدادی کنش)؛ ۳. عوامل خارجی مؤثر در شکل‌گیری دلایل و انگیزه‌ها در ذهن کنشگر. آشکار است که بخش سوم از حیث اهمیت در ردیف دو بخش نخست نیست؛ اما می‌تواند در غنای هرچه بیشتر پژوهش‌ها مؤثر باشد (بستان و همکاران، ۱۳۹۱: ج ۱، ۴۰-۴۱).

را نتیجه علیّی فرایندی از استدلال در ذهن عامل دانستن. مشخص کردن دلایل عاملان برای انجام اعمالشان، همیشه مشخص کردن فرایند استدلالی است که آنان را به سوی عملی سوق داده است که انجام داده‌اند. توضیحات دلیلی نوعی از توضیحات علیّی است، چون عمل قصدی را به‌عنوان نتیجه فرایند استدلال پیشینی توضیح می‌دهند (فی، ۱۳۸۱: ۱۷۴).

تردیدی نیست که در عالم انسانی اموری مثل گفته‌ها و شنیده‌ها، تأثیر خود را بر مخاطبان می‌گذارند؛ هرچند این اثرگذاری متوقف بر این است که آنها قبلاً علم به وضع آنها و معنای کلمات داشته باشند. بر اساس این، کلماتی که معنای آنها از قبل دانسته شود، تأثیر علیّی بر مخاطب دارند. در مواردی «گفتن»، همان «کردن» است؛ مثلاً وقتی هیئت داوران می‌گویند: ما متهم را مقصر می‌شناسیم! این عین مقصر شناختن متهم است.

جمع‌بندی آراء

از دید نگارنده، نه رأی قائلان به تمایز کامل علت و دلیل، نه رأی قائلان به تلفیق و نقش توأمان آندو در پدیده‌های انسانی، خالی از مناقشه به نظر نمی‌رسند. پدیده‌ها و کنش‌های انسانی نه صرفاً ناشی از علل و نه ناشی از دلایل، بلکه تحت تأثیر ترکیبی از آنها با نسبت‌ها و موقعیت‌های اثربخشی متفاوت به‌وجود می‌آیند. تردیدی نیست که دلایل (بینش‌ها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، مقاصد، انگیزه‌ها) کنشگران در ایجاد کنش‌ها و پدیده‌های انسانی مؤثرند، اما نقش آنها نه ایجابی و ایجادی که بیشتر اعدادی و تمهیدی است. به بیان دیگر، اگر علت حقیقی کنش‌ها و پدیده‌های انسانی را اراده کنشگران بدانیم، این اراده افزون بر دلایل و انگیزه‌های درونی به‌عنوان عوامل زمینه‌ای و ترغیبی به شرایط و اقتضانات بیرونی و محیطی نیز نیازمند است. از این‌رو، دلایل و انگیزه‌های کنشگران هرچند در ایجاد کنش‌ها و پدیده‌های انسانی مؤثرند؛ اما تأثیر آنها از نوع تأثیر علل حقیقی^۱ (ایجابی و تولیدی) نیست.

۱. علت گاه به موجودی اطلاق می‌شود که وجود معلول، وابستگی حقیقی به آن دارد؛ به گونه‌ای که جدایی معلول از آن، محال است مانند علیت نفس برای اراده که نمی‌تواند جدای از نفس، تحقق یابد یا باقی بماند. در این صورت آن را «علت حقیقی» می‌نامند. و گاه به موجودی اطلاق می‌شود که در فراهم آوردن زمینه پیدایش معلول، مؤثر است؛ ولی وجود معلول، وابستگی حقیقی و

جدایی‌ناپذیر به آن ندارد مانند پدر نسبت به فرزند (نقش پدر در خلقت فرزند)، و در این صورت، آن را «علت اعدادی» یا «معد» می‌خوانند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۱۹).

چیستی علت و دلیل

مراد از علت و دلیل در بیانات نظریه‌پردازان قائل به دو رویکرد تفهیمی و تبیینی در علوم اجتماعی نیز خود چندان که انتظار می‌رود وضوح ندارد. همان‌گونه که ملاحظه شد، غالب دیدگاه‌های منقول هرچند به صورت ضمنی و اجمالی به معنای مراد و منظور از این دو واژه، نسبت آنها با یکدیگر و بعضاً مکانیسم عمل آنها در فرایند خلق پدیده‌ها و کنش‌های انسانی به نکاتی توجه دادند؛ اما این توجهات ضمنی، ضرورت بحث لغت‌شناسانه از آنها را منتفی نمی‌کند. از این رو، واکاوی اجمالی آراء لغت‌شناسانه نیز خالی از فایده نخواهد بود.

برخی لغت‌شناسان در تشریح معانی لغوی دو واژه علت^۱ و دلیل^۲ به صورت مقایسه‌ای به نکاتی توجه داده‌اند که به اجمال در ذیل فهرست شده‌اند:

– علت و دلیل، هر دو در پاسخ به سؤال از «چرایی» مطرح می‌شوند؛

– علت و دلیل، هر دو با معلول و مدعای خود سنخیت دارند؛
– علت، عموماً معلول را ایجاد و تولید می‌کند؛ اما دلیل، ایده یا تصمیم را حمایت و تقویت می‌کند [به بیان دیگر، علت در ایجاد و دلیل در اثبات نقش دارد]؛

– علت عمدتاً به‌عنوان چیزی که موجب تحقق چیزی می‌شود، فهم می‌شود؛ اما دلیل عمدتاً برای توجیه، توضیح، تفهیم یک باور یا تصمیم و چرایی ترجیح آن اقامه می‌شود؛

– علت، امری طبیعی و دلیل، امری منطقی است. به بیان دیگر، علت از وجود رابطه عینی حکایت دارد و دلیل از وجود رابطه ذهنی؛ علت با فرایندهای عینی و دلیل با فرایندهای ذهنی و منطقی همچون تصور، درک، صورت‌بندی مفهومی، تفکر، هوشمندی، قضاوت عقلی، استدلال، اقتناع‌سازی، شعور جمعی و فهم مشترک (کامن سنس) ارتباط دارد؛

– علت، زماناً مقدم بر معلول خود است؛ اما دلیل نیازی به این تقدم ندارد؛

– تعیین یک چیز به‌عنوان علت مستلزم آن است که معلولی برای آن وجود داشته باشد؛ اما تعیین یک قصد یا دلیل مستلزم

تعیین مقصود و متعلق خاصی نیست [به بیان دیگر، علت و معلول با یکدیگر تلازم وجودی دارند اما دلیل و مدلول نه؛ یعنی صرف قصد و انگیزه یک عمل، ملازم با وقوع و تحقق آن نیست]؛
– علت یک عمل نمی‌تواند هدف آن تلقی شود؛ درحالی‌که دلیل یک عمل می‌تواند هدف آن باشد.

وقتی از علت یک رویداد سخن گفته می‌شود، به قانون^۳؛ و وقتی از دلیل و انگیزه یک رویداد سخن گفته می‌شود، به قاعده^۴ ارجاع می‌شود.

– علت غالباً با مطالعات تجربی و آزمایشی کشف و شناخته می‌شود به خلاف دلیل [به بیان دیگر، علت تنها با روش‌های بیرونی و دلیل هم با روش‌های درونی و تفهیمی و هم با تجربه‌های بیرونی شناخته می‌شود]؛

– علت، عموماً هدفی عینی و ابزاری دارد؛ زیرا موجب ایجاد یک معلول متمایز می‌شود؛ درحالی‌که دلیل هدفی معنایی و مفهومی (ذهنی) دارد و متضمن فرایندهای شناختی معطوف به یک امر است؛

– در مقام مقایسه، دلیل نسبت منحصراً به فردی با فلسفه دارد [و علت با علم]؛ به بیان دیگر، علت، کمتر و دلیل، بیشتر کاربرد فلسفی دارند؛

– در زبان انگلیسی، علت معمولاً بعد از حرف اضافه (of) و دلیل قبل از حرف اضافه (for) ذکر می‌شود.^۵

برایان فی در توضیح مفهوم دلیل می‌نویسد: دلیل یک ساختار انتزاعی مشتمل بر گزاره‌های معینی است که در مقام مقدمه قرار می‌گیرد و گزاره‌های معین دیگر در مقام نتیجه قرار می‌گیرند. دلیل در این مقام چیزی نیست مگر محتوای تفکر شخص که در جملات خاصی بیان می‌شود. در واقع، دلیل، همان چیزی است که عامل می‌اندیشد یا احساس می‌کند (فی، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

از دید سروش، علت در عرصه طبیعت، و دلیل در عرصه معرفت ما را به نتیجه می‌رساند؛ علت، صدق و کذب و اثبات و ابطال و رد و قبول برنمی‌دارد به خلاف دلیل؛ علت با وجود و عدم نتیجه و دلیل با صدق و کذب آن سروکار دارد؛ علت، عهده‌دار

3. low

4. Rule

۵. ر.ک: دیکشنری‌های انگلیسی زبان آنلاین، مذکور در بخش منابع.

1. cause

2. reason

چگونگی»^۱ یا به تعبیر رابیل «شناخت اینکه»^۲ [پدیده‌های عینی] می‌پردازد و تبیین‌های فنی عرضه می‌کند؛

۴. متخصصان هرمنوتیک در درون فرهنگ و تاریخ انسانی جای دارند، و غالباً متوجه و جوه درونی تجربه‌های آدمی هستند. ایشان معمولاً به سؤالاتی از این دست می‌پردازند: ناپلئون بودن چه حسی دارد؟ یا مردم در دوره رنسانس، چه افکار سیاسی‌ای در سر داشتند؟ به بیان دیگر، متخصصان هرمنوتیک، خواهان دسترسی به تجربه درونی و فهم معنای ذاتی فرهنگ‌های دیگر از درون آنها هستند. رویکرد آنها شهودی است که از همدلی تا هم‌ذات‌پنداری و تا یگانگی‌شدن با «صرف وجود» را دربرمی‌گیرد [در حالی که علم تجربی به درون پدیده‌های انسانی راهی ندارد]. (شرت، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۸ با تصرف).

از دید گادامر، معنا فقط زمانی پدید می‌آید که عملی تفسیر شود و با هر بار تفسیر، معنا نیز از نو و دوباره پدید می‌آید. اعمال معنادار فقط زمانی معنادار می‌شوند که مفسری خاص آنها را در بستر تفسیری خاص جای دهد و بدین وسیله به معنای اعمال فعلیت بخشد. بدیهی است که با تغییر افق تفسیری مفسران، ابعاد معنایی تازه‌ای رخ می‌نماید (فی، ۱۳۸۱: ۲۵۰-۲۵۲)

در تفسیر قصدگرایی، اعمال در کلیت زندگی عامل جای داده می‌شوند. به بیان دیگر، تفسیر یک عمل، اقتضا می‌کند که آن را در دل بستر گسترده‌تر زندگی عامل، از جمله محیط فرهنگی اجتماعی او قرار دهیم. به بیان دیگر، تنها با قرار دادن عمل (جزء) در بستر زندگی و محیط عامل (کل) معنای آن آشکار می‌شود (همان: ۲۵۶).

از دید ویتکنشتاین، معنای عمل نه در تجربه درونی که در نظام‌های کردار اجتماعی قرار دارد. برای کشف نیت یک عمل مانند اشاره کردن یا علامت دادن ما به تجربه شخصی کنشگر نظر نمی‌کنیم؛ بلکه به شرایط و اوضاع او توجه می‌کنیم؛ زیرا نیت یا قصد در موقعیت، عادت، رسوم و نهادهای انسانی ریشه دارد.

از دید وی، فهم صحیح کردارهای زبان‌شناختی، بالقوه مستلزم فهم مجموعه و جوه گوناگون زندگی اجتماعی است. دریافت پژوهشگر اجتماعی از کنش بر همین قیاس، کل‌گرایانه است؛ زیرا هر بازی زبانی معینی با «شکلی از زندگی» پیوند دارد که بسیار گسترده‌تر

ایجاد و دلیل، عهده‌دار اثبات است؛ علت‌گرایی ملازمت با جبر، و دلیل‌گرایی ملازمت با اختیار دارد؛ علت هیچ‌گاه جای دلیل را نمی‌گیرد و با معلل کردن امری نمی‌توان آن را مدلل کرد (سروش، ۱۳۷۲: ۳۶۷-۳۷۰). دلیل از جنس آگاهی، شعور و معرفت است؛ دلیل، همچنین به معنای انگیزه، غایت، هدف، اعتبار و قاعده به کار می‌رود (سروش، ۱۳۷۵: ۲۹۵ و ۳۵۶). دلیل‌کاوی گاه تحت عنوان نیت‌کاوی، گاه معناکاوی، گاه اعتبارکاوی و گاه قاعده‌کاوی طرح می‌شود. در همه این تعبیر، یک عنصر مشترک وجود دارد و آن اینکه افعال آدمی ظاهری دارند و باطنی و فهم برون از طریق فهم درون، ممکن است نه بالعکس (سروش در مقدمه، ۱۳۸۱: ۱۹؛ ر.ک: راین، ۱۳۷۲: ۱۳۶-۱۳۷).

از دید راین، در تبیین‌های علی، علت و معلول مستقل از یکدیگر قابل تحدید و تمیز می‌باشند و همین شرط است که ربط علی را از ربط مفهومی - منطقی جدا می‌کند (راین، ۱۳۷۲: ۱۵۰). از نظر وینچ، رفتار آدمی، چه برای فاعل و چه برای ناظر، فقط وقتی معنا می‌دهد که در ظرف یک نظام معیشتی خاص گنجانده شود (راین، ۱۳۷۲: ۱۸۵).

روش‌شناسی دو رویکرد و ملزومات آن

از جمله وجوه تمایز علوم اجتماعی دلیل‌گرا و علت‌گرا، موضوع روش‌شناسی خاص آنهاست. شرت، از فیلسوفان علم، [علم] هرمنوتیک (علم دلیل‌گرا و دارای روش تفسیر و تفهم) و علم تجربی (علت‌گرا و دارای روش تجربی) را با مشخصه‌های زیر از یکدیگر تفکیک کرده است: ۱. هدف اصلی هرمنوتیک، فهم، و هدف اصلی علم تجربی، تبیین است؛ ۲. هرمنوتیک، علاقمند به فهم معناست و می‌کوشد تا معنای اخلاقی، زیباشناختی، مذهبی و تاریخی یک اثر یا مصنوع فرهنگی را فهم کند؛ اما علم تجربی علاقمند به کشف علیت است و سعی دارد تا رویدادهای خاص را تحت قوانین عام قرار دهد؛ ۳. هرمنوتیک به مسئله معنا و مقصود و چرایی و چگونگی امور [ذهنی و معنایی] توجه دارد. برای مثال، هرمنوتیک سعی دارد تا درکی از معنای زندگی آدمی به دست دهد؛ یعنی به ما بگوید که چرا واجد احساس، افکار و وجدان اخلاقی هستیم و چگونه باید زندگی کنیم؛ درحالی که علم تجربی به «شناخت

1. knowing how

2. knowing that

ایشان، کار جامعه‌شناس، شناسایی علل بیرونی پدیده‌های اجتماعی است. مراد از علل بیرونی، عوامل محیطی مثل فرهنگ، نهادها و ساختارهاست که افراد را به خلق پدیده‌های اجتماعی ترغیب یا ملزم می‌کنند.

رویکرد واکنشی در مقابل این رویکرد، رویکرد موسوم به تفهمی-تفسیری است. از دید مدعیان این رویکرد، عالم انسانی و پدیده‌های انسانی میز جوهری با عالم طبیعت و پدیده‌های طبیعی دارند. عالم انسانی عالم دلایل و قواعد است نه عالم علل و قوانین. به بیان دیگر، ربط میان پدیده‌ها در عالم انسانی ربط ذهنی، مفهومی و منطقی است نه ربط عینی، حقیقی و واقعی. براساس این، هدف علم نه کشف قانون که کشف قاعده، دلیل یا معناست؛ و نه تبیین که تفسیر، تفهم و معقول‌سازی پدیده‌هاست. به‌دیگرسخن، موضوع ادراک تفهمی و تفسیری، رفتار «معنادار» است؛ رفتاری که از یک‌سو، برآمده از دلایل کنشگر و از سوی دیگر، محکوم قواعد و زمینه‌های محیطی (=نهادها، ساختارها، هنجارها) است. دلایل کنشگر نیز متضمن دو دسته عناصر شناختی (مفروضات، عقاید، ارزش‌ها، معانی) و عناصر غیرشناختی درونی (=امیال، انگیزه‌ها، علایق، اغراض، و ترجیحات) است. از این‌رو، هر عمل انسانی، مدلل است به دلیل، نه معلل به علل. راه فهم دلایل نیز تفهم، همدلی و هرمنوتیک است.

رویکرد سوم، رویکرد تلفیقی یا قائل به علت‌گرایی و دلیل‌گرایی توأمان است. از دید ایشان، پدیده‌های انسانی توأمان تحت تأثیر دو دسته عوامل درونی و بیرونی به‌وقوع می‌پیوندند. به بیان دیگر، کنش‌های انسانی دارای دو جنبه ذهنی و عینی‌اند. رویکرد چهارم، از یک‌سو، قائل به بازگشت دلیل‌گرایی به علت‌گرایی و خوانش علی از دلایل است و از سوی دیگر، دلایل را نیز معلول توأمان دو دسته علل و عوامل درونی و بیرونی می‌داند. از این‌رو، پدیده‌های انسانی، هم دلیل دارند و هم علت (شرایط و زمینه‌های محیطی) و همواره ترکیبی از آنها مؤثراند نه هریک به تنهایی. نقش دلایل اعدادی و نقش عوامل محیطی حقیقی است. بنابراین ما در علم، توأمان با دو نوع علت مواجهیم: علت فاعلی در تبیین‌های مکانیکی (در رویکرد پوزیتیویستی)؛ علت غایی (در رویکرد تفسیری) چون خود آن دلایل هم نقش علی دارند.

است و این بافت گسترده‌تر ممکن است در کنش‌های تشکیل‌دهنده بازی زبانی درگیر باشد (روبینشتاین، ۱۳۸۶: ۲۳۸).

یک راه وصول به قصد و نیت فاعل، نزدیک شدن به اوست و اینکه به گونه‌ای در جلد او برویم و قصد و غرض و غایت و نیت او را از فعل انجام شده، آنچنان که باید، دریابیم؛ این همان چیزی است که به آن عنصر روان‌شناختی کشف معنا یا همدلی^۱ می‌گویند (سروش، ۱۳۷۶: ۳۳۹).

به بیان دیگر، یک راه برای شناسایی نیت و قصد عامل، آن است که پژوهشگر در مقام فکر و احساس، خود را به جای عامل قرار دهد تا فکر او را به هنگام آن عمل تشخیص دهد. شناخت اعتباریات یک جامعه نیز از راه‌های متعددی ممکن است. یک راه این است که از افراد مقیم آن جامعه پرسیده شود. راه دیگر اینکه محقق، خود برای مدتی به عضویت آن جامعه درآید تا از نزدیک، نظام مناسبات و اعتبارات آنها را فهم کند. در هر حال، کشف اعتبارات منوط به ورود به عالم کنشگران است.

در علوم طبیعی-تجربی، تنها روش آزمون نظریه و قانون، تسلیم شدن به داوری تجربه است. در مثال، دستور و اطاعت، طبیعت‌گرا می‌گوید ما از یک‌سو محرکی و از سوی دیگر، پاسخی داریم (که بیانگر وجود قانون‌اند) اما مکتب تفهمی می‌گوید میان این دو، رابطه درونی وجود دارد و آزمون آن به این است که آمار بگیریم تا ببینیم در چنین شرایطی آیا چنین رابطه‌ای برقرار می‌شود یا نه؛ درست همانند کاری که در علوم طبیعی-تجربی می‌کنیم (سروش، ۱۳۷۶: ۳۵۱-۳۵۲). از دید وبر، هر نظریه نیازمند آزمون است. آزمون نظریه‌های تفهمی نیز درست مانند آزمون نظریه‌های طبیعی-تجربی است.

نتیجه‌گیری

علوم اجتماعی در ابتدای تکون (تا چند دهه) به تقلید از علوم طبیعی تجربی، با جهان انسانی به‌مثابه بخشی از طبیعت مواجه شدند و ادعا این بود که فرق آنها بیشتر در درجه است تا نوع؛ از این‌رو نحوه مواجهه آنها با پدیده‌های انسانی همچون پدیده‌های طبیعی بود: استقراراگرایانه، تشابه‌انگارانه، علت‌جویانه، قانون‌گرا، نگاه از بیرون و از موضع تماشاگرانه بر پدیده‌ها افکندن. از دید

1. empathy

منابع

۱. آرون، ریمون (۱۳۷۰)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲. برگر، پترل و لوکمان، توماس (۱۳۷۵)، *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. بستان (نجفی)، حسین و همکاران (۱۳۹۱)، *علم دینی، گامی به سوی ساختار علم تجربی و امکان علم دینی*، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. بستان (نجفی)، حسین (۱۳۹۰)، *گامی به سوی علم دینی*، ج ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۶. بوریل، گیسون و مورگان گارت (۱۳۸۳)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی کلان*، ترجمه: محمدتقی نوروزی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۷. توحیدی‌نسب، زینب و مرضیه فروزنده (۱۳۹۲)، *رنالیسم انتقادی*، قم: بوستان کتاب.
۸. جلالی‌پور، حمیدرضا و جمال محمدی (۱۳۸۷)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی متأخر*، تهران: نشر نی.
۹. راین، آلن (۱۳۷۲)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه: عبدالکریم سروش، چاپ سوم، تهران: صراط.
۱۰. روینشتاین، دیوید (۱۳۸۶)، *مارکس و ویتکنشتاین*، ترجمه: شهناز مسمی پرست، تهران: نشر نی.
۱۱. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲)، *فربه‌تر از ایدئولوژی*، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۱۳. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۱)، *در مقدمه «تبيين در علوم اجتماعي»*، دانیل لیتل، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ سوم.
۱۴. شرت، ایون (۱۳۸۷)، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۱۵. صمدی، هادی (۱۳۸۹)، *ساختار نظریه‌های علمی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۶. فروند، ژولین (۱۳۷۲)، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۷. فی، برایان (۱۳۸۱)، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
۱۸. کچویان، حسین و عبدالحسین کلاتری (۱۳۹۰)، «علوم اجتماعی قاعده‌مدار است یا قانون‌مدار؟»، *دوفصلنامه علمی پژوهشی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان*، ش ۱، ص ۱-۲۷.
۱۹. کوزر، لیویس (۱۳۷۰)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
۲۰. لیتل، دانیل (۱۳۸۱)، *تبيين در علوم اجتماعي*، ترجمه: عبدالکریم سروش، چاپ سوم، تهران: صراط.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳)، *آموزش فلسفه*، چاپ پنجم، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین و مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)، *مجموعه آثار*، چاپ هشتم، ج ۶، تهران: صدرا.
۲۳. واعظی، احمد (۱۳۸۰)، *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۴. وبر، ماکس (۱۳۸۲)، *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
25. Dray, William (1957), *Laws and Explanation in History*, Oxford.
26. Giddens, A., (1976), *New Rules of Sociological Method*; London Hutchinson and New York: Basic Book.

- Image /reason; Barnhart, Robert. Barnhart Concise Dictionary of Etymology. New York: Harper Collins, 1995.
- PrintSwick, Ed. English Grammar for ESL Learners. New York: McGraw Hill, 2013.

۲۷. دیکشنری‌های انگلیسی آنلاین

- <http://www.thebluediamondgallery.com/handwriting/images>.
- <https://www.publicdomainpictures.net/en/view/cause>.

